

BAHADIRSAH GUCERATI

20109

77M

TA. V, 55

22 OKAK 1991

BL. II, 1207

ML. II, 65

موسوی، مصطفی، تعلیقات بر جامع التواریخ (نک: همد، رشیدالدین فضل‌الله)؛ نظام‌الدین شامی، طفرنامه، به کوشش محمد بنای سمنانی، تهران، ۱۳۶۳ ش؛ نیز:

Bailey, H. W., *Opera Minora*, ed. M. Nawabi, Shiraz, 1981; Blo-Bzan Bstan-'Jin, «Chronique Altan Tobčā», *Histoire secrète des Mongols*, ed. L. Ligeti, Budapest, 1974; Clauson, G., *An Etymological Dictionary of Pre-Thirteenth-Century Turkish*, Oxford, 1972; Doerfer, G., *Türkische und mongolische Elemente im Neupersischen*, Wiesbaden, 1965; *Monggul-un niuča-Tobča-an* (*Histoire secrète des Mongols*), ed. L. Ligeti, Budapest, 1971; Oraltay, H., *Kazak Türkçesi Sözlüğü*, Istanbul, 1984; Orkun, H.N., *Eski Türk yazıtları*, Ankara, 1986; Paasonen, H., *Çuvass sözlüğü*, Istanbul, 1950; Shnitnikov, B.N., *Kazakh-English Dictionary*, London/Paris, 1966; Vladimirtsov, B.Y., *Moğolların içtimai teşkilâtı*, tr. A. İnan, Ankara, 1987.

مصطفی موسوی

بَهاذْشاه گجراتی، سلطان گجرات (د ۹۴۳/ق ۱۵۳۶ م). دومین پسر سلطان مظفر دوم. با توجه به اینکه بهادرشاه در هنگام مرگ ۳۱ ساله بود (اسمیت، 278)، تاریخ تولد وی را باید ۹۱۲/ق ۱۵۰۶ م دانست. او در ۹۳۱/ق ۱۵۲۵ م به دُنکریور، چیتور، بوات و دهلی سفر کرد (داف، 273) و در زمان جنگ ابراهیم لودی (حک ۹۳۲-۹۳۳ ق) با بابر (حک ۹۳۲-۹۳۷ ق) همان‌جا بود و حتی گفته‌اند وقتی که امرای ابراهیم لودی از او رنجیدند، به فکر افتادند تا بهادر را جانشین وی کنند (عبدالحمید، 163). پس از آشفته‌گیهای سیاسی ناشی از قتل سکندر شاه (۹۳۲ ق) و حکومت کوتاه مدت محمد شاه دوم، برادر دیگر بهادرشاه در گجرات، سرانجام وی در همان سال بر تخت نشست (داف، همانجا؛ قس: EI²).

درگیریهای میان سلاطین محلی و اقتدار رو به ازدیاد بهادرشاه، سبب شد تا در ۹۳۵ ق علاءالدین عمادالملک، حکمران «برار» برای مقابله با برهان نظام شاه از وی مدد جوید و به تحریک همو بهادرشاه به دکن لشکر کشید (طباطبا، ۲۷۰-۲۷۱؛ احمد، ۲۱۲/۳؛ خافی خان، ۳۷۱/۳، ۴۴۶). سرانجام عمادالملک که خود از پیشروی بهادرشاه هراسان شده بود و نیز به سبب اتحاد سلاطین محلی با برهان نظام شاه، کار به مذاکره و بازگشت بهادرشاه به گجرات انجامید، ولی اعتبار و اقتدار بهادرشاه تثبیت شد (نک: طباطبا، ۲۷۱-۲۷۲؛ خافی خان، ۱۶۵/۳، ۱۶۷-۱۶۹، ۴۴۷، ۴۴۸)؛ چنان‌که در ۹۳۷/ق ۱۵۳۱ م با استفاده از ضعف سلطان محمود خلجی، حکمران مالوه، به بهانه حمایت او از مدعیان حکومت گجرات، به بیکار وی رفت (تتوی، ۴۵۹؛ پاول پرایس، 217). در این جنگ محمود خلجی را درهم شکست و چندین قلعه و ولایت مالوه را تصرف کرد (نک: احمد، ۲۲۶/۳-۲۲۷؛ تتوی، ۴۵۹-۴۶۰؛ پاول پرایس، 217، 218). در این میان، به سبب رسیدن پرتغالیها به دیو، بهادرشاه بدان سو حرکت کرد و آنان بدون کسب نتیجه‌ای بازگشتند.

بهادرشاه در ۹۳۸ ق چندین شهر را از راجپوتها گرفت و این نواحی را به سلطان عالم، حکمران کالی که از برابر لشکریان همایون گریخته، و به وی پناه آورده بود، داد (احمد، همانجا؛ EI²). بهادرشاه در ۹۴۰/ق ۱۵۳۳ م چیتور را به محاصره گرفت و سرانجام حکمران آنجا را

است (درباره دیگر کوشهای مغولی، نک: دورفر، 373-372/II).

ولادیمیرتسف کوشیده است تا بهادر را لقبی برای طبقه اشراف و نخبگان قبایل دشت قلمداد کند (ص 115، 117، 143، 145)، اما برخلاف نظری، بهادر در زبان مغولی تنها برای وصف تواناییهای اشخاص به کار رفته، و فاقد بار معنایی سازگار با دیدگاه وی است. واژه بهادر، پس از حمله مغول، از راه زبان فارسی به دیگر زبانهای جهان اسلام از جمله عربی (ابن بطوطه، ۲۴۱؛ موسوی، ۲۳۱۵/۳)، اردو (بلیاوی، ۶۴)، پشتو، بلوچی، ترکی عثمانی، قره قلیپای، ازبکی و جغتایی (دورفر، 371/II) راه یافت.

این واژه که در عصر ایلخانان در زبان فارسی مکتوب گردید، در آغاز بیشتر به عنوان لقب یا صفت همراه نام کسان، و سپس به عنوان واژه‌ای عمومی کاربرد یافت. منهاج سراج (مثلاً نک: ۱۰۴/۲، ۱۰۸، ۱۷۱) و جوینی (مثلاً نک: ۷۹، ۷۸/۱، ۱۵۰، ۲۱۱، ۱۳۸/۲، ۲۹۲/۳) که دو تألیف خویش را هم‌زمان در ۶۵۸/ق ۱۲۶۰ م به پایان برده‌اند، نخستین بار آن واژه را ضبط کرده‌اند. کاربرد واژه بهادر در جامع التواریخ و پس از آن وسعت بیشتری یافت (نک: رشیدالدین، ۲۰۹/۱، ۲۲۷، ۷۷۸/۲، ۱۰۴۶، جم: نیز نک: بناکتی، ۳۶۰؛ ابوالقاسم، ۱۸، ۳۹).

در سده ۸/ق ۱۴ م واژه بهادر را می‌توان در نوشته‌های غیرتاریخی، از جمله در کتابهای مناقب صوفیان به معنای مبارز و جنگاور و نیز به عنوان لقب و صفت اشخاص مشاهده کرد (مثلاً نک: افلاکی، ۵۱، ۲۵/۱، ۲۰۳؛ ابن بزاز، ۱۲۹، ۹۹۱).

در روزگار تیموریان واژه بهادر همچنان به معنای دلاور و مبارز و بیشتر به عنوان لقب کسان به کار می‌رفت (نظام‌الدین، ۲۹، ۳۲، ۳۹؛ منتخب... ۱۱۶، ۷۳، ۲۹۲؛ ابوبکر طهرانی، ۸۱، ۱۸۹، ۱۹۶). در منابع سده‌های ۱۰ و ۱۱/ق ۱۶ و ۱۷ م (روزگار صفویان) بهادر کاربرد فراوان داشته است (مثلاً نک: اسکندریک، ۶۳/۱، ۶۵-۶۳/۲، ۱۲۱۹/۲، ۱۵۳۲/۳، چه؛ چنان‌که در منابع عصر قاجار نیز فراوان دیده می‌شود (مثلاً نک: اعتمادالسلطنه، ۹۷۳/۲، ۱۱۲۶، ۱۱۹۱). امروزه واژه بهادر به عنوان نام کسان کاربرد دارد.

مآخذ: ابن بزاز، توکل، صفوة الصفا، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز، ۱۳۷۳ ش؛ ابن بطوطه، رحله، به کوشش طلال حرب، بیروت، ۱۴۰۷/ق ۱۹۸۷؛ ابوبکر طهرانی، دیار بکر، به کوشش نجاتی لوغال و فاروق سومر، تهران، ۱۳۵۶ ش؛ ابوالقاسم کاشانی، عبدالله، تاریخ اولجاپتو، به کوشش مهین همیلی، تهران، ۱۳۲۸ ش؛ اسکندریک منشی، عالم آرای عباسی، به کوشش محمد اسماعیل رضوانی، تهران، ۱۳۷۷ ش؛ اعتمادالسلطنه، محمد حسن، مرآة اللبلبان، به کوشش عبدالحمید نوایی و هاشم محدث، تهران، ۱۳۶۷ ش؛ افلاکی، احمد، مناقب المارفتین، به کوشش تحسین یازجی، تهران، ۱۳۶۲ ش؛ بلیاوی، عبدالحمید، مصباح اللغات، کراچی، ۱۹۸۱ م؛ بناکتی، داوود، تاریخ، به کوشش جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۸ ش؛ جوینی، عظاملک، تاریخ جهانگشای، به کوشش محمد قزوینی، لیدن، ۱۳۲۹-۱۳۵۵/ق ۱۹۱۱-۱۹۳۷ م؛ حدود العالم، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۴۰ ش؛ رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، به کوشش محمدروشن و مصطفی موسوی، تهران، ۱۳۷۳ ش؛ فرووشی، بهرام، فرهنگ فارسی به پهلوی، تهران، ۱۳۵۲ ش؛ منتخب التواریخ معینی، منسوب به معین‌الدین نطنزی، به کوشش ژان این، تهران، ۱۳۳۶ ش؛ منهاج سراج، عثمان، طبقات ناصری، به کوشش عبدالحی حبیبی، کابل، ۱۳۴۳ ش؛

revived by a man known as Banda who killed Wazīr Khān, seized Sirhind and terrorised the east Panjāb. Bahādur Shāh stormed Lohgarh and defeated but did not capture Banda in 1710-11. The last few months of his life were spent in Lahore where he died on 20 Muḥarram 1124/27 February 1712. The throne was immediately disputed between his four sons, Mu'izz al-Dīn Djahāndār Shāh, 'Azīm al-Shān, Rafī' al-Shān and Djahān Shāh, the first of whom was successful.

Irvine describes Bahādur Shāh as "although not a great sovereign . . . a fairly successful one". He was courteous, learned, pious, brave, capable and equable in temper. He was generous and found it difficult to refuse a request, a trait which earned him the nickname of *bi-khabar* or heedless one. Not much is known of Bahādur Shāh's family life, but the names of three wives have survived: Mihr al-Nisā Begum, who accompanied her husband's body to Delhi, 'Aziz al-Nisā Khānum and Nūr al-Nisā Begum.

Bibliography: 'Abd al-Hamīd Lāhūrī, *Pād-shāh-nāma* (in the *Bibliotheca India*, Calcutta 1878); Muḥammad Sākīr Musta'idd Khān, *Ma'āshir-i 'Ālamgiri*, (in the *Bibliotheca Indica*, Calcutta 1871); Dānīshmand Khān 'Alī, *Djāng-nāma*, lithographed, Naval Kishor Press; Dānīshmand Khān, *Bahādur Shāh-nāma*, Brit. Mus. Or. Ms. 24; Bhīm Sen, *Dilkushā*, Brit. Mus. MS. Or. 23; Kamrādi, *A'zam al-Hanb*, Brit. Mus. MS. Or. 1899; Djāgdjīwan Dās, *Muntakhab al-Tawārīkh*, Brit. Mus. MS. Add. 26, 253; Irādāt Khān Wādhīb, *Memoirs*, in Jonathan Scott, *History of the Deccan* (1794), Vol. ii, part 4; Muḥammad Qāsim Lāhōrī, *Ibrat-nāma*, Brit. Mus. MS. Or. 1934; Kāmwar Khān, *Tadhkira-i Salāṭin-i Čaghatāy*, vol. ii, Roy. Asiatic Soc. MS. xvii; Khāfi Khān, *Muntakhab al-Lubāb* (*Bibliotheca Indica*); Khushhāl Cand, *Nādir al-Zamāni*, Königliche Bibliothek, Berlin MS. 495; Muḥammad 'Alī Khān, *Tārīkh-i Muzaḥ-fari*, Brit. Mus. MS. Or. 466; Wārid, Muḥammad Shāfi, *Mirāt-i Wāriḍāt*, Brit. Mus. MS. Add. 6579; W. Irvine, *The Later Mughals*, vol. i, Calcutta 1921; V. Sarkar, *History of Awrangzib*, vol. iv, 2nd ed., Calcutta 1925; *The Cambridge History of India*, vol. iv, ch. ix, Cambridge 1931.

(T. G. P. SPEAR)

✓ **BAHĀDUR SHĀH II**, the last Mughal Emperor of India. He reigned as titular sovereign from 1253/1857 to 1274/1857. He was in fact, a pensionary of the East India Company, his actual authority being restricted to the limits of the Red Fort or *Kal'a-i mu'alla* of Delhi. Mughal authority, by virtue of which the British held Bengal from 1765, was never formally disowned by them, but the Charter Act of 1833 asserted British sovereignty over British held territories in India. On May 11, 1857, Delhi was seized by mutinous troops from Meerut who compelled the unwilling Bahādur Shāh, then nearly 82, to accept nominal leadership of the revolt. After four months of unenthusiastic headship he retired to Humāyūn's Tomb on the assault of Delhi by the British in September. With his favourite wife Zinat Mahāl and their son Mirzā Djewan Bakt he surrendered to Lieut. Hodson on a promise of his life. After much indignity and a trial of doubtful legality he was exiled by the British Government to Rangoon in Burma, where he died on 13 Djumādā I 1279/7 November 1862. Descendants of his are still to be found there.

Bahādur Shāh was born on 27 Shābān 1189/24 October 1775. He was the second son of Akbar

Shāh II (1221-1253/1806-1837) and Lāl Bāi. He was eleventh in direct succession from the emperor Bābur. In 1827 he was described as "the most respectable, the most accomplished of the Princes" by Charles Metcalfe, then Resident of Delhi. He had a tall spare figure, a dark complexion with strongly marked aquiline features. Like his grandfather Shāh 'Ālam, he was a poet of some note, using the pen-name of Zafar. The poet Dhawḳ was his literary preceptor and Chālib attended his Court. His plaintive *ghazals* were long current in Delhi. He was also a calligrapher and musician of merit, and showed taste in repairing buildings and laying out gardens. His full title was Abu 'l-Muzaffar Sirāḍī al-Dīn Muḥammad Bahādur Shāh.

Bibliography: *Parliamentary Return No. 162* of 1859, East India (King of Delhi); Evidence taken before the Court appointed for the Trial of the King of Delhi, London 1859; J. W. Kaye and G. B. Malleson, *History of the Indian Mutiny* ed. 1897, vols ii and iv; M. Garcin de Tassy, *Histoire de la Littérature Hindouie et Hindoustanie*, Paris 1871, vol. iii, 317 ff.; R. B. Saksena, *History of Urdu Literature*, Allāhābād 1927, 96-7; T. G. P. Spear, *Twilight of the Mughals*, Cambridge 1951. (T. G. P. SPEAR)

✓ **BAHĀDUR SHĀH GUDJARĀTĪ**, sultān of Guḍjarāt 932/1526-943/1537. Second son of Muzaḥfar Shāh II (917/1511-932/1526), Bahādur Shāh, on bad terms with his elder brother Sikandar, left Guḍjarāt in 931/1525 and, travelling via Čitor and Mewāt to the court of Ibrahim Lodi was present, as an onlooker, at the battle of Panipāt between the sultān of Dihlī and the Mughal Bābur.

Hearing of the death of his father and the accession of Sikandar, Bahādur Shāh hastened towards Guḍjarāt to be greeted at Čitor with the news of the assassination of Sikandar by Khwūsh Kadam, 'Imād al-Mulk. Rapidly gaining support from the Guḍjarātī Muslim nobles, Bahādur Shāh assumed the insignia of the sultanate at Anhalwāra-Patan on 26th Ramaḍān, 932/6th July 1526.

Bahādur Shāh was the last vigorous sultān of independent Guḍjarāt. In 935/1528 he attacked Burhān Nizām Shāh of Aḥmadnagar in alliance with Muḥammad II of Khāndēsh and 'Alā al-Dīn 'Imād al-Mulk of Berār occupying Aḥmadnagar in 936/1529. The Nizām Shāh appears to have accepted the overlordship of Guḍjarāt until 938-9/1532 at least, but statements in the Arabic and Persian histories that he read the *khutba* and struck coins in the name of the Guḍjarāt sultān have not found corroboration in the discovery of such coins.

In 937/1531 Bahādur Shāh attacked Maḥmūd II of Mālwa, occupying Mandū. In 938/1532-3 he captured the Rāḍipūt strongholds of Ujjain, Bhilsā and Rāisn together with their chief Silhādī. In Ramaḍān 941/March 1535 Guḍjarāt forces, at the second attempt, captured Čitor.

Meanwhile however, in the autumn of 941/1534 war had broken out between Bahādur Shāh and the Mughal Humāyūn; Bahādur Shāh had given refuge to the Lodi Afghāns and to Muḥammad Zamān Mirzā son-in-law to Bābur, who had escaped from confinement by Humāyūn in the fort of Bayāna.

Defeated by the Mughals at Mandasōr and Mandū, and with much of his treasure captured by Humāyūn at the fall of Čāmpānīr in Šafar 942/August 1535, Bahādur Shāh turned to the Portuguese for help.

In 937/1531, the Portuguese, under Nuno da Cunha, governor of Goa, had been defeated in their attempt to capture Diw. In Djumādā II 941/